

کمال رساندند ، چنانکه تنظیم شعر موشح از مبتکرات آنان میباشد (۱) و مقدم بن معافر فریری اندلسی در اواخر قرن سوم هجری شعر موشح را ابتکار کرد و موشحات اندلسی از آن به بعد رواج یافت . همینطور نوعی از ابیات در اندلس تنظیم شد که آنرا (زجل) میگفتند و مبتکران آن ابوبکر بن قرمان قرطبی مشهور با امام الزجالین میباشد و در آن نوع شعر مقید به اعراب نیستند .

پس از آن شعرای مغرب (افریقا) بزبان محلی خود اشعاری سرودند که آنرا عروض البلد میگویند و ابن عمیر اندلسی این طریقه را ابتکار کرد و بعداً در فارس عروض البلد شایع شده بنام مزدوج - کاری - ملعبه - غزل و غیره تنوع یافت ، چنانکه اکنون در مصر زجل مصری و در لبنان قریض لبنانی و در شام معن شامی رایج است .

در بغداد يك نوع شعر محلی موسوم به (الموالیا) رایج بوده و بانواع مختلف تقسیم میشده که مشهورترین آن نوع (القوما) و (کان و کان) میباشد و پاره‌ای از آنان دو بیتی و يك بیتی بوده است ، سپس این طرز شعر گویی در سایر ممالک شایع شده چنانکه اکنون در سوریه و عراق و مصر هم رایج است .

در ضمن گفتگو از شعر و جاهلیت اشاره شد که عربها بواسطه طبع

شعر و دولت

شاعرانه و احساساتی خود بطور عجیبی تحت تأثیر شعر قرار میگرفتند

و طبعاً پس از آنکه تمدن شدند و دولتی از خود پیدا کردند احساسات آنان لطیفتر گردید و بیش از پیش تحت تأثیر شعر در آمدند و هر قدر که دولت اسلامی توسعه یافت و حکام اسلامی خود مختاری پیدا کردند اثر شعر در میان آنان افزوده شد بخصوص در زمان بنی امیه و در دولتهای عربی که خلفاء بشعر و شاعر اهمیت زیادی میدادند و چنانکه دیدیم خلفای اموی شاعران را گرامی میداشتند و مقرب در گاه میساختند و این جریان تا اوایل دولت عباسی و سایر حکومتهای عربی دوام داشت باین قسم که شاعر بیارگاه خلیفه یا امیر میرسید و اذن دخول میخواست ، سپس وارد مجلس میشد و قصیده خود را بلند بلند میخواند. خلیفه و پادشاه و حاضرین مجلس آنرا میشنیدند و پاره‌ای از ابیات آنرا زیر لب زمزمه میکردند.

۱- شعر موشح چنان است که ابیاتی در مدح کسی میرایند و حرف اول هر بیت از آن ابیات با حرف اول نام و کنیه و لقب مندرج تطبیق میگردد است . مترجم

سپس امیر یا خلیفه جایزه بشاعر میداد که گاه میزان آن تا یک میلیون درهم میرسید گاه هم برای شاعر ماهانه مقرر میشد و با منصبی با و تفویض میگشت و خلعت هم میگرفت سخی ترین خلفای عباسی نسبت بشاعران مهدی و رشید و سخی ترین خلفای اموی اندلس ناصر و منصور و سخی ترین امیران خالد قسری امیر عراقین در زمان امویان و سیف الدوله حمدانی بوده اند .

و بطور کلی همه خلفا و امراء با استثنای عده کمی شاعران را گرامی داشته پول زیادی بآنها میدادند . در هفته یا ماه یا سال روزی را برای پذیرایی شاعران تعیین میکردند و در آن روز جز شاعران کسی را نمی پذیرفتند . مثل اینکه میخواستند در آن روز جز شعر و ادبیات بکار دیگری نپردازند ، شاعران دسته دسته بحضور میآمدند و درباره مسائل ادبی مناظره و مباحثه میکردند و شکی نیست که در نتیجه آن مناظرات افکار روشن میشد و قریحه سخنوران نیرو مییافت و همتشان نیرو میگرفت . خلفای اندلس بیش از خلفای دیگر باین موضوع توجه داشتند . معتضد عباسی متوفی بسال ۴۶۱ هجری خانه مخصوصی برای پذیرایی شاعران ترتیب داده بود و هر هفته روزهای دوشنبه در آن خانه می نشست و جز شاعران کسی را نمی پذیرفت و از آنان بخوشی و مهربانی پذیرایی میکرد . معتضد شاعران را طبقه بندی کرده رئیس برای آنان تعیین نموده بود و اسامی شاعران مانند کارمندان رسمی دولت در دفترهای دولتی ثبت بود . هر گاه که امیران اندلس از میدان پیروزی بازمی آمدند ، سلام عام ترتیب میدادند . و در آن مجلس ابتداء قاریان قرآن میخواندند ، سپس شاعران شعر می سرودند و گمان میرود که خلفاء و امراء اندلس به تقلید خلفای بغداد در تجلیل شاعران مبالغه میکردند چنانکه در بسیاری از نظامات و آداب و رسوم از آنان پیروی داشتند .

شعر - خلفاء - امراء
یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت و ترقی شعر آن بود که خود خلفاء شعر میگفتند و بشعر علاقه داشتند و پاره ای از آنان قصیده ها

و اشعار نیکو سروده اند . مشهورترین خلفای شاعر یزید بن معاویه است که مجموعه اشعار او در سه دفتر جمع شده است ، ابن خلکان میگوید که من آن اشعار را دیدم و خواندم و از بس نیکو بود آنرا حفظ کردم و این عجیب نیست ، چه که مادر یزید میسون دختر

بجند کلیه از عربهای چادر نشین بوده و یزید خود در صحرا نشو و نمو کرده بود و مادرش نیز از زندگی در کاخهای معاویه در دمشق به تنگ آمده هوای صحرا نشینی بسرش زده بود و ایاتی در آن باب گفته که ترجمه آن چنین است .

« کلبه تنگ و تاریک صحرا از کاخهای عالی شهر پیش من خوشتر است . »

« چه خوشا که عبای پشمینه در صحرا بپوشم و از این جامه های حریر شهر نشینان

دور باشم . »

میسون موقعی که آن ایات را سرود به یزید حمله بود ، شوهرش معاویه بمحض شنیدن این ایات او را طلاق داده بایل خودش برگردانید . یزید در میان ایل مادرش در صحرا بدینا آمد و تا دو سالگی در میان ایلات بود .

دیگر از خلفای شاعر ولید بن یزید بن عبدالملک و هررون الرشید است . بیشتر خلفای عباسی شعر میگفتند و شاعرترین آنها ابن معتر است که فقط یک شبانه روز خلیفه بود و در سال ۲۹۶ درگذشت . ابن معتر مرد دانشمندی بوده و دیوانی دارد که در مصر چاپ و منتشر شده است . الراضی بالله آخرین خلیفه ای است که دیوان اشعار او تنظیم شده و آخرین خلیفه ایست که از روی منبر خطبه خوانده و با بزرگان اهل علم معاشر بوده و ندیمانی داشته است .

امراء و خلفای اندلس نیز شعر میگفتند و مشهورترین خلفای شاعر آنها عبدالرحمن اوسط و مستعین بالله است . صولی کتاب مستقلی در اشعار خلفای عباسی تنظیم کرده بود و چون خلفای اموی (اندلس) آنرا دانستند بر عباسیان رشک بردند و حکم خلیفه اموی اندلس تصمیم گرفت کسی را وادارد تا برای اشعار خلفای اموی نیز دیوانی ترتیب بدهد .

با ملاحظه این مراتب معلوم میشود که چون بیشتر خلفاء و امراء با شعر و شاعری آشنا بودند لذا شعر و شاعری توجه داشتند و در حکومتهای استبدادی رسم چنان است که اگر پادشاه بعلم و صنعت و ادبیات راغب باشد در ترویج آن میکوشد و آنچه را که بهتر به پسندد رایج تر میشود . مثلاً ولید بن یزید بن عبدالملک قصیده یزید بن منبه را

يك يك شمرد و برای هریتی هزار درهم داد و او نخستین خلیفه‌ای است که چنان اقدامی کرده است .

همین قسم سایر خلفاء و امرائی که شعر دوست بودند شعر را ترویج می‌کردند مانند سیف‌الدوله آل حمدان که خود شعر میگفت و از آن شعر را دوست داشت . گرچه در آغاز کلامویان شعر دوستی خلفا از روی سیاست بود اما کم کم جنبه ادبی بنحود گرفت و خلفاء از شنیدن شعر واقعاً لذت میبردند ، لذا خلفا مخصوصاً برای بررسی اشعار انجمن تشکیل میدادند و شعر شاعران را میشنیدند و اگر شعری را فراموش کرده بودند از شاعر میپرسیدند ، و مشکلات شعری خود را مستقیماً از شاعر سؤال میکردند ، در صورتیکه میان خلیفه و شاعر فاصله زیادی بوده است . مثلاً هشام بن عبدالملک خلیفه اموی مقیم دمشق نامه‌ای بوالی خود در عراق یوسف بن عمر ثقفی نوشت و از او خواست که حماد راویه را از عراق بفرستد و پانصد دینار و یک شتر راهوار باو بدهد ، حماد در ظرف دو اوزه شبانه روز از عراق بدمشق آمد و چون سبب احضار خود را جوابی شد ، خلیفه گفت : خواستم بدانم این شعر از کی است ؛ و بقیه آن چیست سپس این شعر را خواند :

«دعوا بالصبح يوماً فجاءت - قینه یمینها ابریق»

ترجمه : چون برای صبحی دعوت شد کنیز کی آمد که در دست راست او تنگ بلوری بود .

حماد فوری پاسخ داد که شعر از عدی بن زیدعبادی است و بقیه قصیده را خواند و غالباً خلفاء در بزم عیش و نوش که مخالف شرع اسلام تشکیل می‌یافت بمشکل شعری برمیخوردند و دنبال شاعران میفرستادند که مشکل آنان را آسان سازد ، از آن جمله یزید بن عبدالملک عاشق بیقرار حبابه که در راه عشق‌بازی وی جان داد ، شی با حبابه در بزم عیش خوش ، بود حبابه این بیت را خواند .

«اذارمت عنها سلوة قال شافع من الحسن ميعاد السلو المقابر»

یزید پرسید این شعر از کی است ؛ حبابه گفت ، نمیدانم یزید دنبال زهری

فرستاد که از او پرسید و چون دیر گاه بود زهری بر جان خود ترسیده لرزان لرزان
بخدمت خلیفه رسید و همینکه موضوع را فهمید خوشحال شده مشکل خلیفه را
حل کرد.

بیشتر اوقات خلفاء برای استفاده ادبی مجلسی از شاعران تشکیل میدادند و از
آنان میخواستند که در وصف منظره و یا چیزی شعر بگویند و آن موضوع را بمسابقه
میگذازدند. مثل مهدی شمشیر عمر بن مهدی کرب را برای هادی هدیه داد، هادی
شاعران را جمع کرد و از آنان خواست که راجع بآن شمشیر شعر بگویند و در این
مسابقه ابن یامین مصری جایزه را برد.

هرون پیش از سایر خلفاء برای این کار انجمن میآراست و پیش از دیگران در باره
شعر و شاعری تحقیق مینمود و موقعی از هم نشینان خود پرسید مصرع اول این بیت
چی است :

« ومن یسئل الصعلوك این مذاهبه »

و کسی از حاضران پاسخ این پرسش را نتوانست و چون اصمعی بیمار بود خلیفه
اسحاق موصلی را با هزار دینار نزد اصمعی فرستاد و مشکل را جویا شد. اصمعی گفت:
شعر از ابونشناس نهشلی است و مصرع اول آن چنین است :

« وسائلة ابن الرحیل وسائل ومن یسئل الصعلوك این مذاهبه »

ترجمه :

« کسی می پرسد که کاروان و راه کدام است و شکفت آنکه از دزد را
می پرسند. »

هرون غالباً برای معنای يك شعر مجلس بحث تشکیل میداد تا معنای واقعی
آنها بداند، از آنجمله روزی با حضور کسانی و اصمعی انجمنی آراست تا معنای این
شعر را بداند.

« قتلوا ابن عفان الخلیفة محرماً ورعاً فلم ارمله مخذولاً »

و مدتی کسانی و اصمعی راجع بمعنای این شعر با یکدیگر کشمکش داشتند.

موقعی هرون از بهترین شعر عرب در باره گرگ جو یا شد چون فضل مشکل
 او را حل کرد خلیفه انگشتری بوی داد که بهای آن ۱۶۰۰ دینار بود. مأمون بولانی
 بن جهم گفت که اگر فلان شعر را پیدا کنی حکومت فلان معمل را بتو میدهم و چون
 ولی بن جهم توانست شعر را بیابد به حکومت رسید و همین قسم هم سیف الدوله آل حمدان
 برای پیشرفت شعر و شاعری اقدام میکرد.

تأثیر شعر در دولت
 خلاصه کلام آنکه نه تنها خلفاء و امراء و بزرگان بلکه زن
 و مرد عرب باشعر و شاعری آشنا بودند چه که شعر جزء آداب
 آنان بود، شعر میخواندند و با شعر داستان سرائی میکردند و سخنوری مینمودند،
 و بقدری شعر حفظ داشتند که با ذکر نام شاعر به مشهورترین شعر او اشاره مینکردند
 و مطالب یکدیگر را بدین طریق با رمز بیان می نمودند مثلاً روزی مردی کنار پل
 بغداد نشسته بود و چشمش بزن ماهرومی افتاد که از طرف رصافه می آمد و همان
 موقع جوانی باستقبال آن زن آمده گفت:

خدا علی بن جهم را بیمار زد. زن گفت: خدا ابو العلاء معری را بیمار زد. جوان
 تا اینرا شنید از طرفی رفت و زن از طرف دیگر گذشت، مردی که ناظر این جریان
 بود دنبال زن را گرفته گفت: راز این واقعه را بگو و گرنه تو را رسوا میکنم. زن
 گفت: مقصود از ذکر نام علی بن جهم این شعر بود.

«عیون المهایین الرصافة والجسر جلیبن الهوی من حیث ادری و لا ادری»
 ترجمه:

«چشمان گیرنده بطریقی که میدانم و نمی دانم در میان رصافه و جسر عظم
 را ربود.»

و من در مقابل نام ابو العلاء را بردم و منظورم این دو بیت ابو العلاء بود که میگوید:
 «فیادارها بالخیف ان مزارها قریب ولکن دون ذلك احوال»
 ترجمه:

«اگر چه سر منزل معشوقه نزدیک است اما خطرهای بسیاری در راه است.»
 حال که دانستیم نفوذ و تأثیر شعر در میان اعراب تا این حد بوده تعجب نمیکنیم

که بدانیم با يك شعر جنگی برپا شده وعده ای کشته شده اند و یا از مرگ نجات یافته اند .

مثلاً ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی پس از استقرار برمسند خلافت امویان را تعقیب کرد و هر قدر از آنان یافت کشت ولی عده ای از بزرگان بنی امیه از وی امان خواستند او هم آنان را امان داد ، اتفاقاً روزی سلیمان بن هشام بن عبدالملک به مجلس سفاح آمد ، سفاح او را احترام گزارد و در همان موقع سدیف بن نیمون شاعر سر رسید و این اشعار را خواند :

ترجمه :

«از اطاعت ظاهری اینان فریب مخور ، اینها کینه تو را در دل گرفته اند ، باشمشیر و تازیانه کار آنانرا بساز و يك نفر از بنی امیه باقی مگذار .»
همینکه شعر تمام شد سلیمان بسدیف گفت ای شیخ مرا بکشتن دادی ، اتفاقاً سفاح در اثر همان اشعار دستور داد سلیمان را کشتند .
موقع دیگر سفاح با هفتاد نفر از بنی امیه سرخوان نشسته بودند که شاعری سر رسیده این اشعار را خواند .

ترجمه :

«آری کشور بدست بزرگان بنی عباس آرام شد ...»
«حالا ای بنی عباس شهادت حضرت حسین و زید و سایر بنی هاشم را در نظریا اورید»
«که با کمال ذات و خواری بدست ستمگران بنی امیه شهید شدند ..»
سفاح چنان تحت تأثیر شعر رفت که فرمان داد تمام آن هفتاد نفر را کشتند و روی لاشه آنان خوان گستر دهند و خود و یارانش روی آن خوان نشسته غذا خوردند میگویند همانطور که سفاح و یارانش روی آن مردان نیمه جان نشسته بودند و غذا می خوردند صدای ناله جان کندن آنها از زیر خوان بگوش حضار میرسید و سرانجام همه آنان در زیر پای سفاح و یارانش مردند .

همین قسم شعریك قصیده هرون را بجنک بارو میان بر انگیخت و مطلع آن قصیده این است :

ترجمه :

« فغفور پادشاه روم تورا فریب داد ولی سرانجام او از این فریب دادن بهلاکت

میرسد . »

چه بسا که مردی با يك شعر از قتل نجات می یافت و داستان مالك بن طوق با هرون مشهور است ، بدین طریق که هرون فرمان قتل مالك را داد و همینکه او را در برابر خلیفه روی بساط چرمی نشانندند و جلاد باشمشیر برهنه بالای سرش ایستاد ملك زیر شمشیر این قصیده را بالبداهه سرود :

ترجمه :

« من از مرگ بیم ندارم ، چه میدانم مرگ يك چیز زود گذراست »

« من برای کودکان یکسنگ نگرانم و جگرم از رنج آنان میسوزد . »

« مثل اینکه آنان را بچشم خود می بینم ، چگونه پس از من میمانند و میگیرند »

« اگر من زنده باشم آنان چنان نخواهند شد و اگر من بمیرم مرگ آنان »

حتمی است .

« پس از کشته شدن جمعی از من به نیکی باد می کنند و جمعی دیگر کسان »

مرا شماتت می نمایند . »

هرون که این اشعار را شنید بگریه درآمد گفت : ای مرد از روی بلند همتی

ساکت شدی و از روی علم و حکمت سخن گفتی ، من هم تورا از روی جفا و امری

بخشیدم و بکودکانت سپردم ، برو پیش فرزندان و دیگر برنگرد .

مالك بچشم گفته از زیر شمشیر برخاست و رفت .

و چه بسا که سردار يك سپاهی با يك شعر از فرار صرف نظر کرده آماده فداکاری

میشد و با جانبازی به پیروزی میرسید .

موقعی که معاویه مردم را بشعر و شاعری ترغیب میکرد واقعه ذیل را برای آنان

شرح داد :

« شعر بیاموزید . آثار پرافتخار دنیا کسان شما در شعر است ، شعر شما را راهنمایی

میکنند. من موقعی در میدان جنگ مصمم بگریز بودم و این يك شعر ابن اطنابه انصاری
 مرا از گریز بازداشت :

ترجمه شعر :

«شرف و افتخار مرا از کارهای زشت بازداشت و نخواستم آنرا ارزان بفروشم».

امثال این وقایع که از تأثیر عظیم شعر حکایت دارد در زمان جاهلیت و اسلام

بسیار می باشد.

علوم دخیل (بیگانه)

اکنون از شرح علومی که با مقتضیات اسلام شیوع یافت فارغ شدیم و تفصیل آن را گفتیم که چگونه این علوم با اسلام پدید آمد و همی‌تقسیم از آداب جاهلیت شرحی نگاشتیم و سیر ترقی علوم و آداب اسلامی و جاهلیت را بتفصیل مرقوم داشتیم. اینک میخواهیم از علوم دخیل (بیگانه) صحبت بداریم و مقصود از علوم دخیل علومی است که در زمان ظهور اسلام شایع بوده و مسلمانان آنرا از زبانهای بیگانه عبری نقل و ترجمه کرده‌اند. این علوم خلاصه‌ای از مطالعات دانشمندان و فیلسوفان و ادبای ممالک متمدن دنیای قدیم بوده است که در قرنهای متمادی در نقاط مختلف دنیای آنروز از آغاز تاریخ تا زمان ظهور اسلام جمع آوری شده بود. عبارت دیگر خلاصه معلومات آشوریان - کلدانیان - بابلی‌ها - فنیقی‌ها - مصریها - هندیها - ایرانیان - یونانیان - رومیان را مسلمانان بزبان عربی ترجمه و نقل کردند. البته مقصود آن نیست که عربها این علوم و اطلاعات را جدا جدا ازملت‌های فوق اقتباس نمودند. بلکه منظور آنست که بمرور ایام این علوم دست بدست گشته و بیشتر آن در میان یونانیان جمع شده و آنان این علوم را مرتب و مدون کرده چیزهایی بر آن افزوده بودند پس از ظهور دین مسیح علوم مزبور تا حدی تحت تأثیر آن دین در آمد و در عین حال قسمتی از آن علوم میان ایرانیان و هندیان و کلدانیان و غیره باقی ماند و همینکه هلت‌های اخیر تحت اطاعت مسلمانان در آمدند جزء کارمندان دولتهای اسلامی شدند و در نتیجه مسلمانان از همه آنان استفاده کردند، بهمین جهت یکی از مزایای تمدن اسلام آنست که علوم پراکنده یونان و ایران و هند و کلدان را عبری نقل کرد و چیزهایی بر آن افزود و آنرا ترقی داده کامل کرد، چنانکه بزودی شرح آنرا می‌گوییم.

اینک پیش از شروع باصل مقصود بطور مقدمه مختصری از اوضاع و احوال علمی و ادبی ممالک مزبور (ممالکی که علوم آنان عبری نقل شده) صحبت میداریم، یعنی تا آنجا که با موضوع ما مربوط است، از وضع علمی و ادبی یونان و ایران دهند و کلمه سخن میگوئیم، سپس آنچه را که عرب از آنان گرفته و موجباتی که برای اینکار بوده شرح میدهیم.

یونانیان از تیره آریسا هستند و در روزگار پیش از تاریخ ادبیات زبان یونانی از شمال هند فرود آمده در مجمع الجزایر یونان و کرانه

های مقابل آن در آسیای صغیر و اطراف دریای اژه اقامت کردند.

یونانیان عقاید و افکار برادران آریایی خود مقیم هند را با خود باین نواحی آوردند، چه که آنان از روزگارهای پیش آن عقاید و افکار و آداب را در کتابهای دینی برهمنی خود بزبان سانسکریت ضبط و ثبت کرده بودند.

یونانیان هلاس یا هلین خوانده میشدند و جمعاً سه طایفه بودند از اینقرار:

۱- یونانیها که در کرانه آسیای صغیر ماندند.

۲- ایولیای که در لسبس و نواحی آن اقامت کردند.

۳- دوریان که در موره و سیسیل قرار گرفتند.

در آن موقع تمدن قدیم در کرانه نیل و فرات نوشکفته بود و فنیقیها (همسایگان یونانیان از راه خشکی) و دوریان (همسایه‌های یونانیان از راه دریا) در آن روزها کرانه آسیای صغیر را مستعمره خود نموده بودند و در آن نواحی میزیستند، از آنرو یونانیان بسیاری از آداب و رسوم و تمدن فنیقیها را اقتباس کردند و آنان هم بسهم خود تمدن خویش را از بابلیها و آشوریها و مصریها گرفته بودند و یونانیان آنچه را که از علوم و ادبیات مانند هیئت و طب و مراسم دینی فرا گرفتند به برادران دوری خویش مقیم کرانه غربی دریای اژه انتقال دادند. یونانیان که مردم بانشاط باذوقی بودند بزودی شاعری و خطابه سرامی آغاز کردند چه که شعر و خطابه از کمیزات و صفات طبیعی آنان بود و در نتیجه شاعران و خطیبان از میان آنان برخاست و پس از آن فلاسفه و پزشکان

ودانشمندان بزرگی در یونان پدید آمد و مردم یونان قواعد و اصولی برای علم و فلسفه وضع نمودند که بیشتر آن تا این زمان بقوت خود برقرار میباشد .

ادبیات و علوم زبان یونانی بسه دوره تقسیم میشود از اینقرار :

۱- دوره قدیم که از آغاز تاریخ شروع میشود و بسال ۵۲۹ میلادی منتهی

میکردد و این همان سالی است که ژوستینین قیصر روم مدارس بت پرستان را در کشور روم بست .

۲- دوره بیزانس یا قسطنطین که از ۵۲۹ شروع شده و بسال ۱۴۵۳ منتهی میشود

و در این سال ترکهای عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند .

۳- عصر جدید که از فتح قسطنطنیه شروع میشود و تا این تاریخ ادامه دارد .

البته آنچه مورد توجه میباشد همان عصر اول و دوم است .

این دوره نیز بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱- دوره شعر که بسال ۴۷۵ پیش از میلاد منتهی میشود .

۲- دوره نمایش و تاریخ و فلسفه از ۴۷۵ تا ۳۰ پیش از میلاد .

۳- دوره علم و تمدن یا دوره اسکندر که بدو قسمت یونانی و رومی تقسیم میشود .

ملت یونان از هلهتهائی است که افکار خیالی شاعرانه خود را

از کسی تقلید و اقتباس نکرده و آنچه در این قسمت دارا بوده

۱- شعر یونانی

نتیجه استنباط خود یونانی هاست ، همانطور که عربها علوم اسلامی و ادبیات عربی را

خودشان بوجود آورده اند و از کسی نگرفته اند . قدیم ترین ادبیات یونان شعر است که

از دیر زمانی شعر میگفته اند و بتدریج آنرا کامل نموده ترقی داده اند و هر قبیله ای از

آنان بترقی و تکمیل یکرشته از اشعار کوشش نمودند . مثلاً تیره یونان شعرهای دامستانی

و ابولیان شعرهای موسیقی ساده و دوریان نیز مانند ابولیان شعرهای موسیقی رانکمیل

کردند و تیره اتیان که شاخه ای از یونانیان میباشد شعرهای نمایشی (مانند اپرا) و سایر

فنون خیالی پرداختند و از آن طریق وارد رشته نثر شده بتاریخ و فلسفه و امثال آن

مشغول گشتند .

ادبیات و علوم

در یونان قدیم

گرچه زبان این اقوام یکی بوده اما لهجه آنها مانند لهجه قبایل عرب در زمان جاهلیت اختلاف داشته است .

با احتمال قوی پیش از اینکه قبایل و اقوام یونان متفرق شوند بگفتن شعر پرداخته‌اند و قدیمترین اشعار آنان اشعار موسوم به (سرود فصلها) میباشد . سپس اشعاری در وصف خدایان و با جنگها سروده‌اند که بطور داستانهای کوچک بوده و آنرا با موزیک میسروده‌اند و همینکه اقوام مزبور از هم جدا شدند یونانیها با اشعار داستان‌پرداختند و از آن داستانهای رزمی درست کردند و قدیمترین داستانهای رزمی ایلپاد و ادیسی از گفته‌های هومر در قرن نهم پیش از میلاد میباشد و در آن شرح محاصره ده روزه اخیر «ترواده» بیان شده است .

شعرهای داستان‌پیش از سایر اقسام شعر میان یونانیان ترقی کرد چه که در طی آن اشعار جنگهای خود را شرح میدهند ، یونانیها در ابتدا مانند عربها بودند و امیران یونانی بشنیدن اخبار نیاکان و پهلوانان و نیمه خدایان علاقه داشتند و از آنرو مردم خوش قریحه را تشویق میکردند که وقایع ایام جنگ را بشعر در آورند و در اواسط قرن هشتم پیش از میلاد حکومت استبدادی یونان رو بزوال گزارد و آزادی فردی تا حدی رواج یافته مردم برای حکومت جمهوری آماده گشتند ، از آنرو حس استقلال خواهی و غرور در آنان ایجاد شد و در نتیجه بوصف احساسات و عاطفه متمایل گشتند و بسرودن اشعار موسیقی مشغول شدند و تیره‌های ایولیان و دوریان بیش از دیگران بشعر موسیقی توجه کردند . از آنرو مشهورترین شعرای موسیقی یونان در آن دوره دو نفر شدند یکی سیمونید که اصلاً یونانی است ولی بزبان و لهجه دوری اشعار خود را سروده است و بیشتر آن اشعار راجع به جنگهای ایران و یونان میباشد و دیگر بندار که دوری بوده و اشعار او بلهجه و اسلوب دوری میباشد .

ادبیات و تاریخ - این دوره را بمناسبت انتساب بجزیره

ایتیکا از جزایر یونان دوره ایتیک میگویند . مردم این جزیره

مخلوطی از یونانی و دوری بوده‌اند و بعد از اینکه تمام اقوام

یونان بشعر و شاعری پرداختند تاریخ و اخبار مربوط به جنگها

۴ - ادبیات و علم

و فلسفه یونان

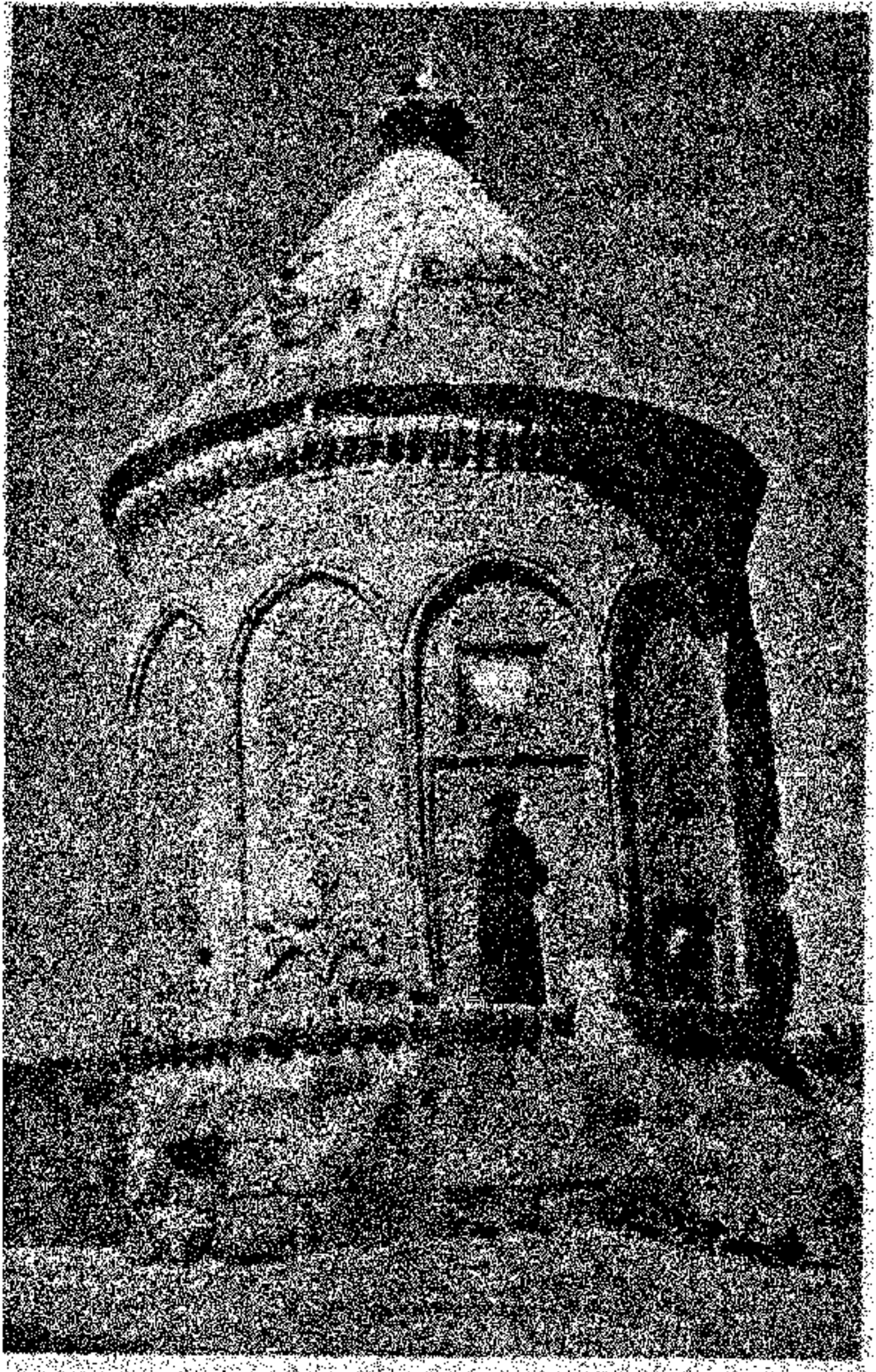
از ۴۷۰ تا ۳۰۰ قبل از میلاد

و غیره را ضمن شعر گنجانند و عواطف و احساسات خود را طی آن اشعار ابراز داشتند، سپس طبع سرشار و قریحه روشن آنان در صدد برآمد که آن احساسات و عواطف را بوسیله نمایش مجسم سازند تا مردم آن را دیده احساس کنند و از نزدیک آشنای شوند. از آنرو فن نمایش (درام) در میان آنان پدید آمد و تراژدی و کومدی و نبال آن پیدا شد و در تمام این قسمتها پیشرفت کامل نصیبشان شد و هنر پیشگان بزرگی از یونان برخاست که شرح و تفصیل هر بوط بآن در این مورد مناسب ندارد. بطور کلی باید گفت که یونانیها در تمام اقسام شعر پیشرفت کردند و پیش از آنکه به نشر هرسل بپردازند شعر خود را تکمیل نمودند و چون اشعار داستانی داشتند بداستانهای نثری توجه نکردند و مدتی بعد از تکمیل شعر سر وقت نشر رفتند.

قدیمترین نثر یونانی همان داستانهای هیرودوت جهانگرد مشهور متوفی بسال ۴۰۶ قبل از میلاد است و تقریباً از نظر مطلب مانند اشعار ایلیاد هومر میباشد.

گرچه هیرودوت اولین نویسنده نثر یونانی نبوده و پیش از او دانشمندی از یونان برخاسته اند که افکار فلسفی و تاریخی و میتولوژی (افسانه) و غیره را به نثر نگاشته اند ولی چون موضوع نوشته های هیرودوت و انشای آن بهتر و مهمتر از دیگران بوده لذا نثر وی اینطور مشهور مانده است. هیرودوت در ۴۳۱ پیش از میلاد سفرنامه خود را نوشته و جنگهای ایران و یونان مربوط بقرن ششم و اوایل پنجم پیش از میلاد را در آن شرح داده است و بقدری عالی نوشته که هنوز هم کتاب او بی نظیر است و خودش هم پند تاریخ لقب دارد. کمی بعد از هیرودوت جنگ داخلی میان مردم آتن و موره آغاز شد که بجنگ های پیلوبونی نیز مشهور است و از ۴۳۱ تا ۴۰۴ قبل از میلاد ادامه یافته است.

نوسیه که از معاصرین هیرودوت و جوانتر از او بوده تاریخ آن جنگهای هولناک را نگاشته است. پس از نوسیه مورخین دیگری از یونان برخاستند که مشهورترین آن کزنفون میباشد. آنگاه خطابه سراسی در یونان پدید آمد و خطیبان بزرگی مثل دیموستون - اشینس - هیریمس و غیره از آنجا ظهور کرد. سپس یونانیها بوضع قوانین پرداختند و مشهورترین قانون گزاران آنها سولون قوانینی وضع کرد و پس از وی عده ای



ت - قیصریه : گنبد گردان

از دانشمندان یونانی قواعد صرف و نحو زبان و غیره تدوین کردند .

علم و فلسفه
موقعی که قبیله یونان بشعر و تاریخ و ادبیات مشغول بودند

قبیله دوری بعلوم طبیعی و فلسفه اشتغال داشتند . اما همینکه

جنگهای داخلی پس از ۲۷ سال بشکست مردم آتن پایان پذیرفت قبیله یونان دنبال فلسفه و مباحث علت و معلول و تحقیق از اوضاع خلقت پرداختند ، چه در آن موقع یونانی ها خوار شده بودند و طبعاً مردم شکست خورده بمسائل فلسفی علاقه مند میشوند . نخستین فیلسوف نامی یونان سقراط است که اساس فلسفه یونان را بنا نهاد .

معمولاً پس از هر جنگ یک نوع نهضت ادبی یا علمی یا سیاسی میان ملل جنگ دیده شروع میشود ولی یونانیان پیش از جنگهای داخلی نیز با مورفلسفه توجه داشتند و شاید نهضت فلسفی آنان در نتیجه جنگ با ایرانیان آغاز شده بود . اما پیش از سقراط توجه یونانی ها بیشتر متوجه درک اسرار و ناموس طبیعت بود که امروزه آنرا علوم طبیعی می خوانند . نخستین دانشمند مشهور آن زمان تالیس مالتی است که در مالت از شهرهای یونان در سال ۶۴۰ پیش از میلاد بدنیا آمده و معلومات خود را از مردم مصر و فنیقیه و کورت اقتباس کرده است . تالیس بیشتر در هیئت و هندسه مطالعه کرده و آراء و عقایدی در باره وجود و موجودات و عنصر های مادی از وی باقی است . تالیس برای استخراج خسوف و کسوف و اندازه گرفتن اجسام مرتفع بوسیله سایه آن قواعدی وضع کرده است . شاگردان تالیس و شاگردان شاگردان او نیز هر کدام آثاری از خود باقی گزارده اند ، از آن جمله آرکیلاو که علوم طبیعی را با آن انتقال داده است و سقراط از شاگردان وی بوده است . در زمان این فیلسوف جنگ های داخلی روی داد و مردم جزایر یونان بایکدیگر تصادم کرده احساسات و عواطف آنان بیش از پیش تهییج شد و بمناظره و مباحثه و مجادله پرداختند بقسمی که در یک خانواده چند نفری این کشمکش بروز کرده و اقوام و خویشان باهم منازعه داشتند .

چنانکه گفتیم در نتیجه این جنگها آتن مغلوب گشت و پس از عزت دچار ذلت

شد و مانند همه مردم دل شکسته مردم آتن دنبال فلسفه رفتند تا علل شکست خود را

دریابند و با فهم علت و معلول خویشتر را تسلی دهند. مردم آنروز آن جز مطالعات فلسفی برای تسکین خاطر پریشان خود چاره‌ای نمیدیدند چه که بر گذشته خود حسرت می‌خورند و از آینده بیم داشتند، و عزت سر بلندی خویش را از دست داده بودند و حکومت تازه آنان تشکیل نیافته بود. لذا فکرشان دنبال فلسفه خلقت انسانی و وضع زندگی اجتماعات رفت تا مگر با آن مطالعات وضع تأسف آور خود را تشخیص داده چاره‌جویی کنند. این بود که از آغاز قرن چهارم قبل از میلاد مردم یونان اصول و افکار فلسفی پیشینیان را زبان بربان نقل میکردند و چیزهای بیشتری میخواستند.

سقراط در سال ۴۶۹ متولد شد و موقمی وارد جامعه گشت

سقراط

که یونانیان با افکار فلسفی آنها فلسفه طبیعی و کشف اسرار

طبیعت مشغول بودند. سقراط آن فلسفه را بحال مردم آنروز مناسب ندید و متوجه فلسفه ادبی شد و آن موضوع را با دقت بررسی کرده بسیاری از مشکلات آنرا حل نمود و با احتیاجات آنروز مردم آن تطبیق کرد و قوانین فلسفی مربوط بانسان را بسه طبقه تقسیم نمود، باین معنی که برای انسان بعنوان پدر و یا مدیر اداره و یا فرد اجتماع مقرراتی در نظر گرفت و بقای روح را تأیید نمود.

یونانی‌ها سقراط را واضع فلسفه ادبی و علمی میدانند و یا معتقدند که لااقل

سقراط برای نخستین بار فلسفه قدیمی نظری را بفلسفه عملی تبدیل نمود. سیسرون میگوید: سقراط فلسفه را از زمین با آسمان آورد.

باری کمتر اتفاق افتاده که نابغه یا فیلسوف و صاحب نظری از تعرض حسودان

و آزار آنان محفوظ بماند و چون سقراط نیز فکر تازه‌ای آورده بود که با افکار بت پرستان یونان مخالف بود لذا مخالفان برضد او برخاسته ویرا کشتند.

سقراط کتابی تألیف نکرد و افکار او پس از مرگش بوسیله

افلاطون

شاگردانش تدوین شد، آنها هم در تفسیر آراء استاد اختلاف

پیدا کردند و به سه دسته شدند - کلبی - کیرینی - اشراقی. دسته اخیر را افلاطونی هم میگویند، چه سر دسته آنها افلاطون متولد بسال ۴۲۸ قبل از میلاد است. فلسفه

افلاطون از سه فیلسوف اقتباس شده، باین معنی که آراء طبیعی را از هیروقلیط و آراء

عاززان طبیعت را از فیثاغورس و افکار فلسفی ادینی و اخلاقی را از سقراط اقتباس کرده است. افلاطون بغداد و ماده و ادراکات معتقد بوده و الوهیت را به طبقه علی و متوسط و دانی تقسیم نموده و به تناسخ ارواح عقیده داشته است. کتابهای افلاطون بطور مکالمه تدوین شده و همینکه از ترجمه فلسفه بزبان عربی سخن بگوئیم راجع بکتابهای افلاطون نیز صحبت میداریم.

شاگردان افلاطون نیز چند دسته شدند، مشهورترین آنان

ارسطو

طبقه هشامین و سردسته آنها ارسطو یا ارسطاطاليس است که

بعقیده عموم فلاسفه ری توانا ترین فیلسوف قدیم میباشد و عربها او را معلم اول میخوانند ارسطو در ۳۸۴ ق. م به دنیا آمد و در ۳۲۲ ق. م مرد. بیشتر مقولات فلسفی و منطقی عرب از کتب ارسطوست، چه کتابهای ارسطو مجموعه ای از خلاصه افکار فلسفی و علمی یونان قدیم محسوب میشود. ارسطو فلسفه را از استاد خود افلاطون گرفته است و فلسفه ارسطو عبارت از مباحث منطقی - عقلی - روحی و سیاسی میباشد و اما اصول علمی یعنی حقایقی را که ارسطو با مشاهده و تجربه بدست آورده (مانند ریاضیات، طبیعیات و مانند آن) از علمای قدیم یونان اقتباس کرده است و خودش نیز چیزهایی با تجربه بر آن معلومات افزوده است. ارسطو عبارت پردازي و جمله سازی اهمیت نمیداده و در کلیه تألیفات خود کوشش داشته که فلسفه را با علم تطبیق کند. یعنی هر موضوع فکری و نظری را با اصول طبیعی وفق دهد و برعکس افلاطون که افکار فلسفی خود را با تفکرات شاعرانه آمیخته عقاید ارسطو خشک، و خالی از تخیلات میباشد.

ارسطو معمولاً در رواق معبد آپولو نزدیک آکادمی افلاطون درس میگفت

و همانطور که در معبد قدم میزد (مشی میکرد) مطالب فلسفی را تقریر مینمود، از آنرو شاگردان ارسطو را مشائیان یا رواقیان نیز میخوانند. از خوش بختی ارسطو یکی اینکه اسکندر در زمان او پیدا شد و شاگرد وی بود و ارسطو را برای بررسی علم طب و حیوان شناسی با کمکهای نقدی یاری نمود. ارسطو در آتن ماند و اسکندر برای جهانگردی عزیمت کرد و همینکه خبر مرگ اسکندر باطن رسید حزب اسکندر و از آن جمله سقراط از اهمیت و اعتبار افتادند. اما شکی نیست که فتوحات اسکندر و قریحه یونانیان